

پیشگفتار

رنگ چشم‌های پدر

تمام چوب‌ها و کتک‌هایی که از ناظم مدرسه خوردم حتی فلک شدنم زیر سر پاسبان بود، یعنی از پاسبان شروع شد. می‌گویند: محیط انسان را می‌سازد، همه‌ی بدخلفی‌ها کج تابی‌ها و بد رفتاری‌های من از کلاس اول دبستان آغاز شد. تازه الفبای فارسی را یاد گرفته بودم. همین یاد گرفتن الفبا برای من و بچه‌های دیگر هم کلاسی‌ام زجرآور بود، روش آقای معلم برای یاد دادن، این گونه بود که هفته‌ی اول «الف تا ی» را که در صفحه‌ی اول کتاب بود بارها و بارها برای ما می‌خواند و ما، همصدا با آقای معلم می‌شدیم، هفته‌ی دوم و یا سوم بود ما به ترتیب از میز اول بلند می‌شدیم می‌رفتیم سمت راست آقای معلم می‌ایستادیم و او گوش ما را می‌گرفت با اولین پیچی که به گوش ما می‌داد می‌گفت شروع کن ما باید یک نفس از «الف تا ی» را سریع و با صدای بلند از حفظ بخوانیم تا لحظه‌ای که به «ی» می‌رسیدیم گوش ما در منگنه‌ی شست و انگشت اشاره‌ی آقای معلم در فشار بود، من و بیشتر همکلاسی‌هایم صدای حروف را نمی‌شناختیم فقط اسم حروف را یاد گرفته بودیم در ذهن کودکانه‌ی ما صدای بعضی از حروف با نام آن‌ها مطابقت نداشت حروف «الف ب پ ت ث چ ح خ ز ه» خیلی ساده بود الف را هم به علت تکرار فهمیده بودم حروفی مانند جیم، نون، دال، واو، سین، شین را ذهنم نمی‌پذیرفت که مثلاً «ج» نوشته شود ولی به آن جیم بگوییم، یک ماه گذشته بود و من همه‌ی کلمه‌های کتاب را از شکل و تصویر آن‌ها می‌شناختم ساده‌تر بگویم من از کلمه‌ها در ذهنم تصویربرداری می‌کردم آن روز املا و به قول امروزی‌ها دیکته پای تخته‌ای داشتیم من نفر وسط در نیمکت اول می‌نشستم، می‌بایست به ترتیب از میز اول پای تخته سیاه برویم معلم چند کلمه‌ی جدید را می‌گفت و ما می‌نوشتیم و بچه‌ها در دفترشان رونویسی می‌کردند به نفر اول که کنار دستی‌ام بود چند کلمه گفت که همه از کتاب بود نوبت به من رسید خوشحال و مغرور رفتم پای تخته سیاه یک تکه گچ برداشتم، آقای معلم با صدای کشدار گفت: بنویس پاسبان و من هم نوشتم «پائبا» آقای معلم برخاست آمد و گوشم را در همان منگنه‌ی انگشتانش گذاشت و گفت: احمق نفهم، با «سین» بنویس من مات و گیج مانده بودم صدایش را بلندتر کرد و گفت بلد نیستی بنویسی «سین» گفتم آقا بلدیم و نوشتم «سین» عصبانی شد و یقه‌ی کتم را از پشت گرفت و برد جلوی در کلاس و با یک اردنگ پرتاب شدم بیرون، با همان صدای وحشتناکش گفت: رو به دیوار بایست تا آقای ناظم بیاید، در دلم به بدشانسی خودم لعنت فرستادم اگر گفته بود بنویس «سار از درخت پرید» به راحتی می‌توانستم بنویسم چون تصویر تک تک کلمات کتاب در ذهنم نقش بسته بود. بین توهین و تنبیه آقای معلم و نادانی یا بدشانسی